

آریانا

شماره چهارم

اول نور ۱۳۲۸

سال هفتم

پاسخ دوستانه

خاغلی کهزاد ۱ در شماره ۷۲ مجله شما ، دانشمند محترم خاغلی عالمشاهی در اطراف یاد آوریهای ادبی من ، شرحی را نوشته اند ، که از خواندن آن خیلی خوش شدم . چون نویسنده فاضل مکرراً مرا با اظهار نظر دعوت فرموده اند و هم در برخی از موارد نوشتههای من مختصر بود و بنا بران مناسب آن خوبتر فهمیده نشده ، و هم در يك مورد غلطی تبشیر باطبع ، مقصد نویسنده را ذکر کون ساخته است ، بنا بر آن تمناست بطور ذیل را نشر فرمائید ، تارفع - و - تفاهم شده باشد .

۱- تبادل :

در مورد استعمال این کلمه بجای مصادر (تبادل یا مبادله) بنده بهمان عقیده ام ، که در یاد آوریهای ادبی اظهار کرده ، و استعمال آنرا در کلام پارسی طوریکه اکنون رواج دارد ، خلاف مصلحت ادبی میدانم ، مثلاً میتوانستند ، شرح تبادل بول ، یا تبادل افکار ، که در پیشکونه موارد همان تبادل بول یا مبادله افکار صحیح تر خواهد بود .

نویسنده محترم به نوشته این عاجز دقت نظر نموده ، و آنرا بزعم خود شان بدو صورت تأویل فرموده اند ، حال آنکه یکی از دو صورت مقصد نگارنده نبود ،

الف - میفرمایند ، « اگر تصور فرمائید ماده بدل بباب دیگر غیر از مبادله استعمال شده البته درست نیست ... » این تأویل شان ناشی از عدم دقت است ، زیرا من در همانجا گفته ام ، « اگر آنرا بباب تفاعل یا تفاعل بپریم ، تبادل و تبدیل میگردد ... »

در صورتیکه خود من استعمال ماده مجرد « بدل » را در باین تفاعل و تفاعل مثال آورده ام ، چگونه تصور فرموده اند ، که من استعمال آنرا در غیر باب مفاصله جایز نگفته ام ؟

ب - آنچه درباره زیادت (ت) مره یا نوع در اواخر مصادر نوشته اند از بدیهیات است ، و کسی که در صرف و نحو عربی کمتر بصیرتی دارد ، این مسئله را می فهمد ، ولی اگر آن دوست فاضل دقت فرمائید این گونه مصادریکه در آخر آن نام مره یا نوع اضافه می شود ، استعمال آن مخصوص ترا کبیب زبان تازی است مثلاً گویند ، اخذت اخذت در مجرد - و انطلقت اطلاقاً در مزید فیه .

اکنون اگر همین مصادر را در کلام یارسی بیاوریم ، (اخذت وانطلاقت) نمیگوئیم ، بلکه اخذ وانطلاق میگوئیم و این مقصد مره و نوع که در تازی ذریعه (ت) در تراکیب مخصوص افاده شده ، در یارسی بطور دیگری بدست می آید ، و در ادب قدیم به بسی ازین چنین تعابیر برمیخوریم مثلاً ، مالید مالیدنی سخت ، خورد خوردنی سخت بسزا ، بیبقی می نویسد ، بارداد باردادنی سخت بشکوه .

اگر در آخر مصدر تبادل يك نامره یا نوع زیادت کنیم ، و طوریکه بناغلی عالمشاهی تجویز فرموده اند (تبادلت) بگوئیم ، باید این مصدر را برای افاده مره و یا نوعیت مانند کلام عرب استعمال کنیم ، والا اگر آنرا بطور خاطر خواهم در لف تعابیر یارسی هرچنانیکه خواسته باشیم بیاوریم ، برخلاف ذوق سلیم خواهد بود .

مثلاً ، مبادله بول افغانی به کلدان در بانک ممکن است اگر بگوئیم تبادلت بول افغانی الخ ... آیا درینجا از مره و نوعیت کدام یکی اراده شده خواهد بود ؟ و کدام ذوق سلیم این مبادله را به تبادلت تبدیل خواهد کرد ؟

۲ - مطالبه

در مورد استعمال مصدر مطالبه باب مفاعله ، نویسنده فاضل کلام مرا بزعم خود شان تأویل نامطلوبی فرموده و نوشته اند که من باب مفاعله را بمعنی اشتراك فاعل و مفعول حصر دانسته ام .

حال آنکه من گفته بودم ، « اشتراك طرفین از خاصیت های همین بابست » اگر آندوست محترم باین جمله دقت میفرمود بچنین سوء تفاهم نمی افتاد . در صورتیکه من اشتراك طرفین را یکی از خاصیت های متعدد این باب میدانم ، پس چگونه باب مفاعله را باین معنی حصر خواهم گفت ؟

خاصیت های ابواب از شباهت بسیار ابتدائی اگر امر عربی است ، طفل مدرسه که فصول اکبری را دیده باشد میتواند بفهمد که این باب به معنی واحدی حصر شده نمی تواند ، اما آنچه در مورد استعمال مصدر مطالبه مثال داده ام ، حکمت را بدوق سلیم خوانندگان میگذارم ، که در آنجا مطالبه کردرا فصیح میدانند یا طلب کرد یا خواست ؟

۳ - کنار دیگر

در باره این کلمه به عقیده من ، باوجود دوستد فوی که یکی هم بزمان قبل از بوجود آمدن زبان دری تعلق دارد ، مورد گفتگو نمی نیست ، و علاوه بر آن اگر نویسنده فاضل در چند سالیکه بسکابل اقامت دارند ، در مجاورت عموم مردم آن سامان دقتی کرده باشند ، همین اصطلاح را اکنون هم شنیده خواهند بود .

شاید آن فاضل محترم را این اشتباه بعلمت عدم یلدیت در مجاوره کنونی مردم کابل روی داده باشد ، و این را هم باید زیادت کنیم ، که این اصطلاح مرکب ، عموماً در مواردی استعمال می شود ، که مراد از آن مجامعت شنیع غیر مشروع باشد ، بنا بر آن با مقصود خوابه نیز موافقت دارد ، و آن مشکلمی که بدین نویسنده فاضل در شرح بیت خواجه روی مبدعد ، مزئفج میگردد .

اما در باره امثله ایکه در مورد تخصیص برخی از اسماء آورده اند گفته می توانم که

نوعیت استعمال مرکبات امتزاجی که صورت علمیت را پیدا میکنند ، با مرکبات اضافی جداست ، کارخانه و تحویلخانه مرکبات امتزاجی است اما کارخانه و تحویلخانه باضافت احکام جداگانه دراستعمال عمومی و مجاورت روزمره دارد ، که درینجا آوردن آن بطور مثال ، دور ازسوق کلام بنظر می آید .

علی ای حال استعمال کار دیگر بصورتیکه در مجاوره عمومی و ادب و تاریخ زبان موارد دیگری هم داشته است موزون نخواهد بود ، چه گناه میشود که بگوئیم ، بوظیفه دیگری زیر نظر گرفته شده !

باز هم اگر آن دوست فاضل را باستعمال آن اصراری باشد ، واز موارد دیگر استعمال این اصطلاح نترسند ، میتوانند

۴ - در کلمات (بر علیه - بر له)

نویسنده فاضل مطالعات دور و درازی کرده اند ، وزحمتی را در راه جواز آن بر خود گوارا فرموده اند ، و مرا حرث دست میدهند ، که جناب شان همواره از زبان پارسی بحث میکنند ، ولی امثله عربی را بطور شواهد می آورند .

میفرمایند (علی) درحالات اسمی مجرور شده می تواند و مثالی از زبان نازی میدهند ، ولی این جار و مجرور بهر صورتیکه روا باشد مخصوص زبان نازی است (آیه در برخی ازموارد دشاره) آیا کدام ذوق سلیم و قواعد ادب و فصاحت اجازت میدهد ، که (علیه) نازی را بزبر (بر) پارسی بیندا زیم ، حال آنکه تطبیق قواعد جار و مجرور نازی در پارسی که يك زبان آریائی ، و مساوی السنه سامی است مشکل خواهد بود ، و آنچه نویسندگان حاضر زبان پارسی به تقلید نازی جار و مجرور و منصوب و مرفوع ساخته اند ، کار بست بی فایده !

فاضل محترم (بر) را حرف جر گفته اند ، یعنی چه ؟ آیا این حرف مانند حروف حاره عربی در مدخول و مجرور خود قرارش ؟ و الا اگر مطابقت معنی را بمقدار تطبیق این نام فرار میدهند ، از موازین علمی السنه دور است ، و زبان پارسی که زبانی است آریائی ، در قواعد و اصول فصاحت ، مساوی زبان سامی نازی است **علم علوم انسانی** ، و در مصطلحات نویسنده فاضل میفرمایند ، که این دو کلمه از اصطلاحات فضائی است ، و در مصطلحات

منافقه نیست .

اگر به اساس این قضیه کار بندیم پس باید بسی از اصطلاحات غلط و خلاف ذوق را قبول کنیم ، شمار دارید هزاران قباله که امروز در محاکم مانوشته میشود ببینید ، می نویسند ، مریه نامه یا گنثوه !

در حالیکه از دیدن چنین چیزی نویسنده فاضل ما افلا غشی میکنند ، پس آیا چرا بمحاق نمیدهند که برخلاف برخی از بدعت های دور از ذوق سطری بنویسیم ؟ و چه لازم خواهد بود که برای جواز استعمال (بر علیه - بر له) آنقدر تکلف و کد و کاوش کنیم ، در حالیکه میتوان گفت ، رأی محکم ، برخلاف اوست یا بطرف اوست ، بعوض اینیکه گفته باشیم بر علیه اوست یا بر له اوست .

۵ - در مسنده حذف افعال و روابط

باز نویسنده محترم چنگی بدامن هری زده اند ، و آنرا از محاسن کلام عربی شمرده اند ،

حال آنکه مورد بحث ما زبان پارسی است، که زبانی است آریایی و از خانواده عایدیه السنه که در اصول فصاحت و فواید و جزایای کلام و دیگر مآلها و مآلیهای زبان فقط با السنه سامی و نازی نژاد ربطی پیدا نمی کند، و بسا از مآیل موجود است، که در عربی آنرا از محاسن کلام دانند، حال آنکه آوردن آن در زبان پارسی عیبی خواهد بود.

بنا بر آن حذف مسند و غیره که در معانی نازی از محسنات است، در زبان پارسی تطبیق نخواهد شد، و بنا بر آن اگر به آثار قدما رجوع کنیم، برای هر جمله فعلی و حکمی آورده اند و این مبعنی است، که اگر نویسنده محترم باری به آثار و کتب و نوشته های باستانی زبان پارسی رجوع فرمایند، برایشان پدیدار خواهد گشت، که سلف چگونه می نوشتند، و خلف چه بدعتها را بوجود آوردند؟

۶- در تعقیب روش قدما، این عاجز عقیده ای دارم که برخلاف برخی از نو پرستان عصر حاضر است، و خیلی افسوس میکشیم، که آن نویسنده محترم، تریبیتی را با اثر و صاف مدبوش قرار داده اند، و بنا بر آن اولاً باید عرض کنیم، که لطف فرموده کسی در تاریخ سبکهای تریبازی دقیق شوند و باختلاف سبکها نظری فرمایند.

تریبیتی را کاشفی عوض نکرده، بلکه بین این دو نویسنده، فرنها فاصله موجود است، و درین فزون منادی صدها نویسنده دیگر گذشته اند، که در تبدیل سبک و تغییر رویه نوشتن دستی قوی داشته اند، و کاشفی در دوره اخیر از زبانه برداران جوان آن نویسنده بگمان بر رگ است.

نویسنده محترم ما که خیلی دلخواه رئاس و نجد ادبی است باور نخواهند فرمود که شالوده تمام ادب کنونی و نیروی ادبی ما در زبان پارسی، بر کار نامه های بنعمی و بیبیتی و منهاج سراج و سعدی و فردوسی و حافظ و غیر هم نهاده می شود، و ما نمیتوانیم بر ساحت عالی و محضر شریف این بزرگان متنازعیم، آنچه بنمای عالی بر نوشته این سبنا در فقرات (مردم دانشه ویان - یا چهاران) خورده گرفته و گفته اند، که مردم دانشجویان و چهاران بقاعده پارسی صحیح نیست، جرانی است، که ناشی از عدم مطالعه و مزاولت آثار نویسندگان قدیم زبان پارسی خواهد بود، والا اگر آن دوست فاضل باری بسکتب قدیمه رجوع کنند خواهند دید که بقاعده پارسی همین گونه کلمات صحیح است، و این سبنا در اثر نویسنده خود برگزاف نرفته است.

این جرانی که آن برادر محترم میفرمایند، و نوشته استادی مانند ابن سینا را غیر صحیح می پندارند بنده را خیلی دلگیر میسازد، استغفرالله من کل ذنب ساحت آن بزرگان بلندتر از آن خواهد بود، که من و امثال مرا جرأت عبوری بر آن باشد.

اما آنچه آثار برگزیده باستانی زبان را به معیار زبان مسموخ کنونی می سنجند، و میخواهند آن زبان یا کیزه را بر محک زبانی که اکنون تکلم میکنیم و یا بنویسیم بزنند، اینهم جوری است بروح زبان!

زیرا زبان کنونی ما بارها بدست خویش و بیگانه از مراتب اربعه مسخ و نسج درسخ و فسخ گذشته و نمی توانیم معیار موجود آن را در مناط محسنات ادبی بطور کلی قرار دهیم.

درین باره این عاجز بدوست محترم خود عرض میکنم که لطفاً عبوری بر آثار گذشتگان و تاریخ-سبک و ادبیات زبان بفرمایند ، و آنکسی بسی از مشکلات کثونی خود بخود بر آنها پیدا خواهد آمد .

مثلاً بفرمایند ، در فارسی صفت با موصوف مطابقت ندارد ، چنانچه مردان دایر و اشخاص دانشجو و غیره و این مسئله بسکلی واضح است .

حال آن که این مسئله بسکلی واضح ، در ادب زبان پارسی طور دیگر است ، که نه تنها صفت و موصوف در صورت جمع بودن باهم مطابق اند ، بلکه عدد و معدود هم در جمع مطابقت داشت ، و این کلیه ایسکه بزعم نویسندۀ فاضل معارذ است ، در ادب قدیم زبان روانی نداشت . مثلاً ، همه ملذران‌شان یا کمان و حر تان بودند .

(تاریخ سبستان)
اما مطابقت عدد و معدود چون ده پسران یا سه خواهران که از خصایص سبک نثر نویسی قدماست .

نویسنده محترم جمع کلمه چهار را به (چهاران) در نوشته این سبنا مورد خورده گیری قرار داده اند ، و جرأت فرموده گفته اند ، و سکه این درست نیست ، زیرا گفته نمیشود چهاران پنجان

این جرأت و حمله فاضل محترم را با تعجب تفرق میکنم ، که چگونه حکم کرده اند درست نیست ، در حالی که اگر بآداب قدیم رجوع کنند ، بسی از شکونه امثله را بطور مطلق در زبان خواهند یافت .

فردوسی گوید :

بجستند زان انجمن مردوان بگر یاک دل مرد چیره زبان

شهنامه (ص ۸۰ ج ۱)

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

همو گوید ،

چونند خروشان شده هر دوان مع علوم انسانی جادو ورستم پهلوان

شهنامه (ص ۲۹۶ ج ۱)

در صورتیکه استادی مانند فردوسی استعمال دوان را روا داشته ، پس چهاران این سبنا نیز درست است ، از نویسنده دانشمند بکمال احترام خواهش میکنم ، که برا سائید و قدماء نتازند ، و مقام گذشتگان را محترم بندارند ، زیرا متاع مزاجه امثال ما در دنیای علم آقدر نیست ، که بساحت معالی آن اسائید بزرگت رسیده بتوانیم .

۷ - درباره عدم استعمال مصدر تنقید در زبان عرب ، تا وقتیکه سند قوی در یکی از فو امیس معتبر و معتد به بدست نیاید ، نوشته آقای نویسنده محترم بر ای من قابل اطمینان نیست . اما در سطور مطبوعه مقالات من متأسفانه بجای (انتقاد باب افعال) عبارات مغلو ط (انتقال باب افعال) طبع شده ، و این غلطی که در طبع یا تبشیش مقالات روی داده چنین وانمود میکنند که گویا من مصدر انتقاد را از باب افعال می شمارم ، حال آنکه باندک تأمل واضح می شود که انتقاد از باب افعال است نه از باب افعال و این غلطی طبع نویسنده محترم را بنوشتن سطری چند واداشته است .

اما درینکه ماده مجرد نقیده باب تفعیل برده نمی شود. و در کلام عرب مستعمل نیست ناجائزیکه حافظه من کمک میکند. هیچ یکی از قوامیس معتبر زبان نازی تنقید باب تفعیل را نیاورده است. چون اکنون من در یک دهکده دور از علم و کتاب زندگانی دارم. و در فاصله سدهامیل نیز کتابی و کتب خانه سراغ ندارم. بنابراین آندوست فاضل قبول زحمت فرموده. در یکی از کتب خانهای کابل جستجو فرمایند. که آیا قوامیس معروف زبان عربی از قبیل لسان العرب ابن منظور. و صحاح جوهری و فروز آبادی و غیرهم در ماده نقد. مشتقات باب تفعیل را آورده اند یا نه؟

اگر تمام قوامیس معروف از ذکر آن خاموش باشد پس باور فرمایند که باب تفعیل ماده نقد در کلام عرب مستعمل نبود. و ما را هم نباید که آنرا بزور استدلال جنبه صحت بدهیم. در پایان کلام این نکته را زیادت می‌کنم. که همواره هدف نوشته های من در یاد آوری های ادبی. جواز محض نبوده و مقصد من درجه نقوا و بلکه نهایت زهد ادبی بوده است آنچه بدرجه جواز محض فرار می‌گیرد (و مرتبت عوام الناس است) قطعاً مورد بحث من نیست. ورنه اگر اصطلاح و عرف و شهرت اکنونی را مدار کار و مناط اعتبار فرار دهیم. پس در مقابل نوشتن کارات نیز ناشری لازم نخواهد بود. زیرا این کلمه آنقدر در بین میرزایان مامعطلح و مروج شده. که اکنون بصحت آن ایسان کامل دارند. در دقتی که اکنون من کار می‌کنم. اینگونه کارات هر روز پیش می‌آید. در اینجا علم و خبرات نوشتن از کارات روز مره است. و بر کلمات رسمی طبع کرده اند. و «وکیل التجارگی» و این عنوان عجیب را آنقدر مصطاح ساخته اند. که حتی من هم به تبدیل و با افلا اصلاح آن موفق نمی‌شوم.

اگر آقای نویسنده محترم. باری بمکاتیب رسمی دو ایرما که از فلم خواص امت یعنی امورین برمی آید نظری فرمایند. خواهش می‌کنم که اینگونه اصطلاحاتی که در مقابل آن باید غشی کنند. بشمارد لانهما ولا نحسی در فضای دوا بر وارد و بدل می‌گردد. و هیچ کسی آنرا خورده گیری نکرده است و نمیکند و نخواهد کرد. **علم علوم انسانی**

پس هدف نوشته های من اخص الخواص و کسانی اند که بدرجه غایت قوای ادبی رسیده اند. ورنه عوام را باین سخنان ضرورتی و راهی نیست. والسلام چمن ۱۳۲۷ عبدالجی «حیی»